



سارا: چه عجب نسترن خانم! وقت کردی با من بیایی خرید. می خواهم یک لباس حسابی بخرم. یک لباس بی نظیر!

نسترن: اختیار داری سارا جانم. آدم برای دختر خاله اش وقت نداشته باشد، برای کی داشته باشد؟ حالا چطور لباسی می خواهی؟

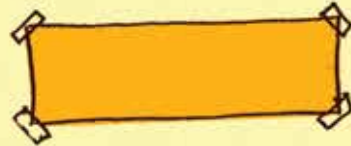
سارا: یک لباس خیلی خیلی شیک! خیلی خیلی قشنگ! لباسی که هر کس من را ببیند بگوید وای! چه بانوی زیبایی! چه خانم خوش لباسی! خانم چقدر لباستان شیک است! تو را به خدا بگویند از کجا خریده اید؟ [هر دو با هم می خندند.]

در خیابانی یک لباس فروشی هست. یک رخت آویز و تعدادی لباس آویزان هم کنار فروشنده قرار دارند. [سارا و نسترن دختر خاله اند. برای خرید لباس آمده اند و آهسته با هم دور صحنه قدم می زنند.]

پری فیاط

سودابه احمدی و مونا سادات خضرابی

تصویرگر: میثم موسوی



نسترن: این لباس را باید بدهی خیاطی پری‌ها
برایت بدوزند!

سارا: دور خودش می‌چرخد و دست‌هایش را زیر
چانه‌اش به هم گره می‌کند. وای چه قشنگ!
خیاطی پری‌ها! کاش همچین جایی واقعاً وجود
داشت.

نسترن: اقیافه‌ی مغروری به خود می‌گیرد و دست
به سینه، سرش را بالا می‌برد. البته من با یک
پری خیاط دوست هستم. شاید بتوانم برایت
وقت بگیرم! [باز هر دو با هم می‌خندند.] بیا
برویم یک بستنی بخوریم.

سارا: نمی‌توانم. آخر این لباس مال دخترعمویم
است. امانت است. نمی‌خواهم کثیف بشود.

نسترن: آفرین! چقدر امانت‌دار!

سارا: می‌دانی؟ آن دفعه با یکی از دوستانم رفتم
خرید. یک لباس خیلی گران خریدم ولی بعدش
می‌دانی چه شد؟

نسترن: چه شد؟

[سارا چند قدم جلو می‌آید. سه نفر با لباس‌های
رنگارنگ شروع به چرخیدن دورش می‌کنند.]

اولی: چه لباس شیکی سارا! مارک خریده‌ای؟

سارا: [با خوش حالی:] آره! مارک اصلی هم هست.

دومی: [در گوش اولی:] دروغ می‌گویدی!

سومی: آره بابا، از همین لباس‌های دست‌دوم
است که رویش مارک می‌چسبانند! [هر سه
می‌خندند.]

سارا: [با عصبانیت و مشت‌های گره‌کرده:] لباسم
مارک اصل است! خیلی هم گران خریدمش.

اولی: چرا این شکلی است؟

دومی: خب کمی قدیمی شده عزیزم!

سومی: بچه‌ها! اذیتش نکنید! لباسش خیلی
قشنگ است، ولی برای آدم‌های چاق، نه آدم
لاغری مثل او.

[هر سه نفر می‌خندند و می‌روند.]

[سارا کنار نسترن دیده می‌شود. نسترن دست
روی شانه‌ی نادیا می‌گذارد.]

نسترن: عزیزم! هر لباسی که بپوشی، یک عده
خوششان می‌آید، یک عده هم بدشان می‌آید.
بیا اینجانبشینیم.

سارا: نه! نمی‌توانم. لباس امانتی دخترعمویم
خاکی می‌شود.



نسترن: تو هم ما را با این امانت‌داری ات کشتی.

[نسترن و سارا دست در دست هم وارد لباس‌فروشی می‌شوند.]

فروشنده: خیلی خوش آمدید. ما برای همه‌چیز سلیقه‌ای لباس داریم.

[نسترن و سارا کمی لباس‌ها را نگاه می‌کنند. سارا یک لباس کوتاه و پاره‌پاره را بیرون می‌آورد.]

سارا: این چطور است؟

[نسترن کمی به لباس نگاه می‌کند. به طرف رخت‌آویز می‌رود و یک لباس بلند با آستین‌های پفی بلند را بیرون می‌آورد.]

نسترن: این چطور است؟ اصلاً بیا این دفعه از پری خیاط بپرسیم ببینیم چه لباسی قشنگ است.

نسترن و سارا: [جلوتر می‌آیند. با هم او را صدا می‌زنند.]: پری خیاط! پری خیاط! کجایی؟ کجایی؟ از آسمان‌ها بیا پایین! پری خیاط مهربان،

سؤال داریم، جواب می‌خواهیم.

[هر دو در حالی که لباس‌هایی را که انتخاب کرده‌اند، روی رخت‌آویز در کنار خود گرفته‌اند،

با چشم‌های بسته منتظر می‌شوند.]

[پری خیاط با لباس و شل و بال‌هایی سفیدرنگ و با حلقه‌ای نورانی بالای سرش، دور زنان و پروازکنان وارد می‌شود. در یک دستش پارچه و در دست دیگرش نخ و سوزن بزرگی دارد. یک قیچی هم به کمرش بسته است. یک عینک گرد فلزی هم به چشم دارد. او دور آن‌ها و لباس‌هایشان می‌چرخد...]

پری خیاط: پری خیاط من هستم. من می‌دوزم لباس‌های آسمانی، لباس‌های کهکشانی. کی بود که گفت کجایی؟

[نسترن و سارا چشم‌هایشان را باز می‌کنند و بالا و پایین می‌پرند و از دیدن پری خیاط ذوق می‌کنند.]





پری خیاط: وقتی می خواهی بدوزی یک لباس، یا که پوشی یک لباس، باید بررسی یک سؤال. آنسترن و سارا در دو سوی پری قرار می گیرند.

سارا و نسترن: بگو بگو! کدام سؤال؟

پری خیاط: باید بررسی از خودت، اگر بپوشم این لباس، درست نگه داشته ام امانت خدا را؟

سارا: همان زیبایی هارا؟

نسترن: امانت خدا را؟

پری خیاط: باید بررسی از خودت؛ خدای مهربانم، دوست داری این لباسم؟ امانت قشنگت، درست نگه داشته ام؟ اگر امانت دارم، لباس خوب همان است.

سارا لباس پاره و کوتاه را به دست فروشنده می دهد و یک لباس گشاد و بلند مثل لباس نسترن برمی دارد. پری خیاط بین آن دو است. هر سه شادی کنان و در کنار هم لباس هایشان را تکان می دهند و از صحنه خارج می شوند.

سارا ابا هیجان و خوش حالی: فکر نمی کردم بیایی پری زیبا. زود باش بگو تو حالا، کدام لباس هست زیبا؟

نسترن ابا هیجان و خوش حالی: پری خیاط لباس مهربان، هر کسی یک چیزی می گوید. ما از کجا بفهمیم کدام لباس قشنگ است؟

پری خیاط ارو به سارا: ای دختر مهربان، تو امانت دار خوبی هستی. آفرین به تو!

سارا ابا خوش حالی به نسترن نگاه می کند و می خندد: مامانم همیشه می گوید خدا آدم های امانت دار را دوست دارد.

پری خیاط: بله! بله! درست است. خدا، خدای زیباست. دوست دار زیبایی هاست. آی آدم های زیبا! زیبایی هم امانت خداست.

آنسترن و سارا با لباس هایی که برداشته اند، دور خود می چرخند. پری خیاط سوزنش را به سمت لباس نسترن می گیرد.